



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

تا به این جا سه آیه را بحث کردیم. ذیل آیه «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» را عرض کردیم و گفتیم که حدیث معتبری که بتوان از آن غنا را در این آیه به دست آورد نیست. البته در ذیل این آیه؛ در همان باب نود و نهم، حدیث نوزده، روایت داریم منتهی، سند آن نامعتبر است که دست ما را نمی‌گیرد. متن روایت، عبارت است از: وَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوَلِيِّ عَنْ عَوْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَاتِبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبَّادٍ وَ كَانَ مُسْتَهْتَرًا بِالسَّمَاعِ وَ يَشْرَبُ التَّبِيدَ قَالَ: «سَأَلْتُ الرَّضَاعَ عَنِ السَّمَاعِ فَقَالَ لِأَهْلِ الْحِجَازِ فِيهِ رَأْيٌ وَ هُوَ فِي حَيْزِ الْبَاطِلِ وَ اللَّهُ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» که در این حدیث، امام رضا(ع) آن را تطبیق داده است منتهی، روایت اصلاً اعتباری ندارد. این سه آیه‌ی شریفه‌ای بود که در حقیقت، سه موضع از قرآن بود. این سه آیه، یکی آیه‌ی «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج، ۳۰) و دیگری «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» (فرقان، ۷۲) و سومی هم «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲) بود. ملاحظه کردید که اگر ما بودیم و قواعد و استظهارات عرفیه و می‌خواستیم در چارچوب‌های متعارف حرکت کنیم، بسیار دشوار بود که بگوییم این‌ها دلالت بر بحث غنا می‌کند و البته این‌ها به برکت و ضمیمه‌ی روایات دلالت می‌کرد منتهی، روایت بود که در واقع این دلالت را تام می‌کرد. البته وقتی که روایت می‌گوید این مصداق آیه است و مصداقیتش را ولو به تعبد از روایت به دست آوردیم، خصوصیتی که در حکم در آیه است، به آن مصداق سرایت می‌کند؛ یعنی این‌طور نیست که بگوییم، چون خود آیه فی حد نفسه دلالت بر حکم نمی‌کند؛ بلکه با تعبد روایت می‌گوییم دلالت دارد، نتیجه بگیریم که پس خود روایت است؛ در حالی که آیه ثمره‌ای بر این ندارد و عملی بر آن مترتب نمی‌شود؛ بلکه ثمره دارد و خصوصیات حکم و ویژگی‌هایی که در آیه است به آن مصداق تعبدی هم تسری می‌کند. یکی از ویژگی‌هایش همین بود که با آیه، آن عمل از گناهان کبیره می‌شود؛ چون در آیه وعده‌ی عذاب داده شده است و احیاناً اگر اجتنابوا قول الزور را بگوییم که سماع و استماع را می‌گیرد، آن را هم شامل می‌شود؛ یعنی ویژگی‌ها و خصوصیات در آیه است که به آن مصداق تعبدی هم تسری پیدا می‌کند. بنابراین، این آیات به تنهایی نمی‌توانست دلالت تامه‌ای بر حرمت غنا داشته باشد (تغنی داشته باشد)؛ بلکه تعبداً و به برکت روایت، حمل بر غنا می‌شود؛ اما معنایش این نیست که فقط در این جا ما به همان روایت تمسک می‌کنیم و ثمره‌ای بر استدلال به این آیه نیست؛ بلکه ثمره‌اش این است که ویژگی‌ها و خصوصیات که در



آیه است به این مصداق هم تسری پیدا می‌کند. به هر حال ویژگی‌های آیه، همان‌طور که شامل مصداق حقیقی می‌شود، شامل مصداق تعبدی و تنزیلی هم می‌شود.

## بررسی آیه چهارم: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...»

آیهی چهارم، آیهی شریفه‌ی ششم سوره‌ی لقمان است که قبلاً نیز، یک‌بار در باب سب و یک‌بار هم در باب کتب ضالّه از آن بحث کرده‌ایم. «الم (۱) تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْعَزِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) این آیات، گروهی از محسنین را بیان کرده است و در ادامه، به دنبال اشاره به گروه محسنین، می‌فرماید: وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغِيْلٍ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (لقمان، ۶) و إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِلًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) اشاره می‌کند به کسانی که به دنبال لهو الحدیث هستند و مرتکب لهو الحدیث می‌شوند یا آن را رواج می‌دهند تا این‌که مردم را از راه خدا بیرون ببرند و گمراه کنند و بدون علم و آگاهی مردم را از راه بیرون ببرند و آیات و راه خدا را به مسخره بگیرند. مرتکب لهو الحدیث می‌شوند تا اضلال کنند و آیات الله را استهزاء کنند. أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. این‌ها، عذاب خوارکننده‌ای دارند و وقتی که آیات خدا بر آن‌ها خوانده می‌شود ولی مُسْتَكْبِلًا پشت می‌کنند. كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا، گویا اصلاً این آیات را نشنیده‌اند. كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا، طوری پرورش یافته است که گویا این آیاتی که خوانده می‌شود، اصلاً به عمق وجود او راه پیدا نمی‌کند. فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. این آیهی شریفه‌ای است که در روایاتی بر بحث غنا تطبیق داده شده است. ما نیز در این‌جا فهرست‌وار به مباحثی که در ذیل آیه وجود دارد، اشاره می‌کنیم؛ تا به نکته‌ی اصلی برسیم.

## بررسی شأن نزول آیه

### الف: بررسی شأن نزول اول

اولین بحث، قبل از این که وارد مدلول آیه و روایت و تفسیر آیه شویم، بحث از شأن نزول آیه است. آن‌طور که در تفاسیر آمده، دو شأن نزول برای آیه ذکر گردیده است که شأن نزول اول، خیلی مشهور است و آن، عبارت از این است که شخصی مشرک به نام نضر بن حارث که تاجری در جزیره‌العرب بود و به مناطق ایران هم رفت و آمد



داشت و اجناسی را می آورد و از طریق خرید و فروش اجناس تجارت می کرد؛ این شخص، برای این که مردم را از اطراف پیامبر اسلام (ص) و از شنیدن قرآن بازدارد، بعضی از کتب قصه های ایران آن روز و داستان های رستم و ... را جمع کرده و می آورد و در مکه و جزیره العرب، بعد از جمع نمودن مردم، این داستان ها را برای آن ها می خواند. چنین قصه هایی را از غیر منابع دینی جمع می کرد و به کار می گرفت؛ برای این که مردم را از اطراف پیامبر پراکنده کند. این یک شأن نزول است که البته به طور غالب گفته می شود که شأن نزول آیه همین است. *كَانَ يَتَجَرَّ إِلَى فَارِسٍ وَ يَشْتَرِي كُتُبَ الْأَعَاجِمِ*. تاجری بود و کتب اعاجم و قصص آن ها را می گرفت و مردم را به دور خود جمع کرده و قصه خوانی می کرد؛ با این هدف که مردم را از شنیدن قرآن بازدارد.

## ب: بررسی شأن نزول دوم

شأن نزول دومی هم گفته شده است که البته این کم است و در بعضی تفاسیر به این اشاره شده است که شخصی به نام ابن خفل جاریه ای را خریده بود و آن جاریه را وامی داشت که تغنی کند به سب پیامبر و امثال آن ها که آیه آمد *كَه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ*. این دو شأن نزولی است که ذکر شده است. این ها هیچ کدام، سندهای خیلی روشنی ندارند؛ ولی اولی مشهورتر است و بیشتر می شود آن را پذیرفت. این شأن نزولی است که در کتب تفسیری از قدما به ما رسیده است.

## بررسی تطبیقات عبارت «لهو الحديث» در منابع شیعه و اهل سنت

### الف: تطبیقات عبارت «لهو الحديث» در منابع اهل سنت

مطلب دوم، این است که در تطبیقات لهو الحديث است. در این تطبیق، در کلمات مفسرین چیزهایی آمده است و در روایات ما نیز در باب غنا، مطالبی ذکر شده است که این ها را عرض می کنم. مثلاً از ضحاک نقل شده است که لهو الحديث شرک است. از مجاهد و ابن جریر نقل شده است که طبل است. بعضی گفته اند سحر است. بعضی هم گفته اند، سبی است که اهل جاهلیت به آن مشغول می شدند. این ها در کلمات مفسرین که غالباً هم اهل سنت هستند، آمده است؛ اما در روایات، تطبیقاتی که برای این شده است، در کتب اهل سنت هم دو تطبیق بر این داده شده است و تطبیقی که داده شده است، بیشتر بر بحث غنا است. این تطبیق آیه بر بحث غنا، در منابع روایی اهل سنت و شیعه، هر دو آمده است. مثلاً در اهل سنت نقل کرده اند که: - أخبرنا الشيخ أبو سهل محمد بن إبراهيم بن محمد ببغداد



قال: أنا إبراهيم بن منصور بن إبراهيم الأصبهاني بها، قال: أنا أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المقرئ، قال: أنا أبو يعلى أحمد بن علي الموصلي، قال: ثنا أبو عبد الرحمن الأذرمي - وهو عبد الله بن محمد بن إسحاق - قال: ثنا علي بن يزيد الصدائي عن الحارث بن نيهان، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن علي رضي الله عنه، قال: «نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المغنيات والنواحات، وعن شرائهن وبيعهن، وتجارة فيهن، وقال: كسبهن حرام»<sup>۲</sup>، تطبيق این روایت را بر غنا یا جاریه‌ای که تغنی می‌کند، در این روایت آمده است و از ابوحنیفه، ابن عباس، عبدالله ابن مسعود و مجاهد هم نقل شده است. یا در درالمنثور روایاتش آمده است. پس اهل سنت، هم روایاتشان و هم مفسرینشان این آیه را بر بحث غنا و مغنیه و خرید و فروش و تغنی و امثال این‌ها، تطبیق داده‌اند که در کنز العمال ارجاع داده شده و روایاتش در آن جا است. در درالمنصور هم یک مقدار آمده و در تفاسیر هم این‌ها، تا حدی نقل شده است. بنابراین، این آیه تفاوتی با آیات قبل خودش دارد؛ به جهت این‌که در آیات قبل، تا آن جای که ما تفحص کردیم، کسی در اهل سنت نگفته بود که این آیه مصداق غنا است و حداقل در روایاتشان نبود؛ ولی این آیه بر خلاف آیات قبل، هم در بین مفسرینشان، کسانی گفته‌اند که مقصود غنا یا مغنی و امثال این‌ها است و هم در شأن نزول دوم، بعضی نقل کرده‌اند و هم این‌که در اقوال مفسرینشان این‌ها آمده است. این آیه، با آن سه آیه‌ی قبل، این تفاوت‌ها را دارد؛ حتی بعضی که غنا را حرام نمی‌دانند، در عین حال این را بر بیع مغنیات و ... تطبیق داده‌اند.

### ب: تطبیقات عبارت «لهوالحدث» در منابع روایی شیعه

همان‌طور که قبلاً ملاحظه کردید، در روایات شیعه نیز چند روایت داریم که این آیه‌ی شریفه را بر بحث غنا تطبیق داده‌اند. در همان جلد دوازدهم وسائل الشیعه، ابواب ما یکتسب به باب نود و نهم که ما دائم با همین باب سر و کار داشتیم، چند روایت آمده است که لهوالحدیث را بر غنا تطبیق داده است. یکی، روایت ششم است. وَ عَنهُ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا أَوْلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.»<sup>۳</sup> محمد بن مسلم می‌گوید، شنیدم که حضرت می‌فرمود: «الغنا، مما وعد الله عليه النار». این روایت معتبر است و از امام باقر(ع) است و تطبیق داده شده است و ویژگی آیه هم بر این مصداق تطبیق داده شده است که غنا، وعده‌ی عذاب دارد، بما وعد الله عليه النار است.

<sup>۲</sup> - ذم الملاهی، المجلس الثانی والخمسون من أمالی أبي القاسم علي بن الحسين هبة الله الشافعي ابن عساكر (ت ۵۷۱ هـ).

<sup>۳</sup> - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۲۶، حدیث ۶.



روایت دیگر همان روایت هفتم دنبال همین روایت است. در آن جا هم دارد که عَنْهُ عن ابن ابی عمیر عن مهران ابن محمد که این هم سند معتبر است، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْغِنَاءَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»<sup>۴</sup>، که از امام صادق (ع)، نقل شده است. این هم دو روایت که معتبرند.

روایت سوم، یازدهمین روایت این باب است. وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ الشَّاهِدِ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ يُسْأَلُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۵</sup>. امام رضا (ع)، از امام صادق (ع)، نقل می‌کند که سئلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْغِنَاءِ قَالَ «هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَلِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»، البته سند این حدیث، سهل است. آن دو معتبر بود؛ ولی این اعتباری ندارد. این سه روایتی است که در ذیل این آیه آمده است.

روایت چهارم، روایت بیستم همین باب است که این هم سندش اعتباری ندارد. در این جا هم عبدالاعلی نقل می‌کند: وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيْبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَوْلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَنَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنَبُوا قَوْلَ الزُّورِ - قَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرَنْجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ قُلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ - قَالَ مِنْهُ الْغِنَاءُ»<sup>۶</sup>.

این هم روایت چهارم است. دو روایت اول معتبر بود و دو روایت بعدی سند تامی ندارند.

روایت پنجم، روایت بیست و پنجم همین باب است. الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرَسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ قَالَ «رَوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا أَوْلَيْكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ - أَنَّهُمْ قَالُوا مِنْهُ الْغِنَاءُ»<sup>۷</sup>

این روایت هم در مجمع‌البیان از امام باقر و امام صادق و امام رضا (علیهم‌السلام)، به صورت مقطوعه نقل شده است که جدای از آن‌ها نباشد؛ در واقع به احتمال قوی صاحب مجمع‌البیان، اشاره‌ای به همان‌ها می‌کند و لذا سند روایت پنجم معتبر نیست و احتمالاً از نظر روایی هم روایت پنجم نباشد. پس روایت ششم و هفتم، در تطبیق آیه بر غنا معتبر است.

۴ - وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۲۶، حدیث ۷.

۵ - وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۲۷، حدیث ۱۱.

۶ - وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۲۹، حدیث ۲۰.

۷ - وسائل‌الشیعه، جلد ۱۲، ص ۲۳۰، حدیث ۲۵.



روایت یازدهم و بیستم، تطبیق می‌دهد ولی؛ معتبر نیست و روایت بیست و پنجم هم، تطبیق می‌دهد که معتبر نیست و احتمالاً روایت مستقلی هم نباشد.

این مطالب، اقوال مفسرین است در این‌که لهو چیست و از جمله چیزهایی که تقریباً یک اتفاق نظری بین شیعه و سنی است، آن است که مصداق لهو الحدیث، غنا است.

## تفاوت آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» با آیات دیگر

پس شأن نزول دو تا بود. این هم تطبیق بر غنا است که تقریباً در یک دامنه‌ی وسیعی هم مفسرین و هم روایات عامه و خاصه، در تطبیق بر غنا وارد شده است و فرقی هم با آیات قبلی در این است که در این‌جا، روایات اهل سنت و اقوال مفسرین آن‌ها را داریم. در روایات شیعه هم حدأقل دو روایت معتبر است و بقیه هم مؤید می‌شود و تناسب این تطبیقات هم یک‌مقدار با شأن نزول دوم بیشتر است. ولو این‌که آن شأن نزول هم نباشد؛ باز هم این تطبیقات سر جای خودش است. این دو مطلب بود که مقداری هم جنبه‌ی مقدماتی داشت. در مطالب بعدی، وارد خود آیه و بحث‌های اساسی آیه می‌شویم.

## بررسی معنای لغوی کلمه اِشْتَرَاء

مطلب سوم، یَشْتَرِي است. اِشْتَرَاء، به معنای تبادل است که در آن ثمن و مِثْمَن وجود دارد و هم یَشْتَرِي و هم یَشْرِي و هم یَبِيع، بايع و اِشْتَرَاء و شَرَاء؛ به معنای بیع و شَرَاء است. البته یَشْرِي، هم به معنای یَبِيع و هم به معنای اِشْتَرَاء و خرید و فروش می‌آید. یَشْتَرِي معمولاً به معنای خرید است. این معنای واضحی است که اِشْتَرَاء دارد منتهی، نکته‌ای که در اِشْتَرَاء است، آن است که ما، یک اِشْتَرَاء حقیقی به معنای باب معاملات داریم؛ که واقعاً مبادله‌ی مال بِمَالٍ است؛ ثمنی می‌دهد و مِثْمَنی می‌گیرد. در امور مادی و اعیان و حقوقی که به لحاظ اقتصادی قیمت‌پذیر است، معنای اصلی اِشْتَرَاء و بیع این است؛ اما گاهی این معنا، در معانی مجازی و توسعه‌ای هم به کار می‌رود.

## بررسی سه معنای لغت اِشْتَرَاء و تطبیق معنای مورد نظر آیه

بنابراین، می‌شود گفت که اِشْتَرَاء از یک نگاه کلی دو معنا دارد: معنای اول، اِشْتَرَاء حقیقی اقتصادی، در مبادلات اقتصادی است. معنای دوم، تعمیم آن است؛ یعنی از داد و ستد اقتصادی که معنای اول است به معنای دوم می‌آید و به داد و ستدها و مبادلاتی که در اعیان و حقوق اقتصادی هم نیست؛ ولی دارای قیمت‌های معنوی و ارزش‌های



معنوی است، تعمیم داده می‌شود. الان شما وقتتان را می‌دهید و علم می‌گیرید؛ یعنی یَشْتَرِ الْعِلْمَ، عمرش را می‌دهد و علم می‌خرد. نشاط و جوانی‌اش را می‌دهد و تقوای علم کسب می‌کند. به این مفاهیم هم گاه، اشتراء اطلاق می‌شود. به عبارتی، آن داد و ستد را از حوزه‌ی اقتصادی، به زمینه‌های دیگر هم تعمیم می‌دهند. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، خودش را می‌فروشد و مَرْضَاتِ اللَّهِ را می‌خرد. این هم تعمیمی است که در قلمروهای دیگر داده می‌شود و معنای سوم هم گاهی است که اشتراء در واقع، از این حالت تبادل که اقتصادی در معنای اول بود و عام‌تر در معنای دوم بود، از این هم خلع می‌شود؛ یعنی به معنای ارتکاب و عمل می‌آید. یَشْتَرِي فَلَانَ عَمَلًا؛ یعنی مرتکب فلان عمل شده است. در این معنا هم گاهی به کار رفته است. این سه کاربردی است که اشتراء می‌تواند داشته باشد. البته اشتراء، اصل‌های دیگری غیر از بحث مبادله هم دارد که در مقایسنا به آن اشاره شده است که ما به آن‌ها کاری نداریم.

با توجه به این مقدمه، بحث در این است که یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ در این جا به چه معنا است؟ آیا به معنای اول؛ یعنی اشتراء به معنای داد و ستد اقتصادی است که لهو الحدیث را می‌خرد؟ یا این که نوع دوم است؟ یا احیاناً معنای سوم است؟ تقریباً واضح است که اشتراء به معنای اول نیست و در این جا، آیه نمی‌خواهد بگوید که إِشْتَرَاءَ لَهْوِ الْحَدِيثِ؛ یعنی داد و ستد اقتصادی می‌کند و چیزی یا عینی یا حقی را می‌خرد و ثمنی می‌دهد و ظاهراً این نیست؛ برای این که خریدن لهو الحدیث، در این جا لهو الحدیث، متعلق اشتراء است. لهو الحدیث، غیر از کتاب است و غیر از مالی است که عینیت دارد و بیشتر، محتوای لهوی را می‌گوید. مضاف بر این که اگر اشتراء، به آن معنا باشد، معمولاً ثمنش هم باید یک ثمن مادی باشد و ذکر شود که ذکر نشده است و از این جهت است که ولو این که در بحث خرید و فروش کتب ضالّه، به این استدلال می‌شد که یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ؛ یعنی کتاب لهوی و مضملاً را می‌خرد؛ ولی همان جا هم گفته شد که آیه، اشاره‌ای به این مطلب ندارد و شاهدش هم این است که خصوصیتی ندارد و آیه می‌خواهد روی لِبْضَلٍ تَأْكِيدًا کند و بحث خرید و فروش مادی، در آیه مقصود نیست.

### مختار استاد در تعیین معنای «لهو الحدیث»

می‌توان معنای سوم را گرفت و گفت که یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ در این جا؛ یعنی مرتکب لهو الحدیث شود که آن وقت هم ما کمی این را ترجیح دادیم؛ ولی به نظر می‌آید که در این جا معنای یَشْتَرِي، همان معنای دوم است؛ یعنی یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ، همان تعامل با لهو الحدیث دارد؛ اما چرا تعامل با آن را به اشتراء تعبیر کردیم؟ به خاطر این که نوعی معاوضه‌ی معنوی در این جا وجود دارد (معاوضه غیر اقتصادی). آدمی که دنبال لهو الحدیث می‌رود و برای اضلال تلاش می‌کند، گویا خدا را با این می‌فروشد و دین را با این مبادله می‌کند؛ ولو این که مبادله‌ی اقتصادی نیست. پس



یشتی یا معنای دوم است که اشتراء غیر اقتصادی است. یا اگر هم بگوییم معنای سوم است، فرقی نمی کند. اشتراء در این جا؛ به معنای تعامل، ارتباط و استفاده به کار رفته است منتهی، چرا اشتراء را به این استفاده می گوئیم؟ برای این که می خواهد در او تضمین کند که در حقیقت، در این استفاده و کارش، یک چیز مهمی را از دست می دهد و در مقابلش یک چیزی را می گیرد. آنچه که مهم است آن است که اشتراء در این جا؛ به معنای داد و ستد اقتصادی نیست و در این جا از لهوالحدیث استفاده می کند منتهی، چرا تعبیر اشتراء را آورده است؟ چون می خواهد نکته ای را برساند و آن نکته این است که شخص، بر خلاف آن که یَشْرِي نَفْسَهُ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، در این جا دین را در مقابل دنیا می فروشد و بر عکس آن عمل می کند. می خواهد خطر این معامله زیان بار را گوشزد کند. چون می خواهد این نکته ی تربیتی را در آن اعمال کند، تعبیر یشتی آورده است. ظاهر آیه، بیشتر همین احتمال دوم یا سوم است؛ با همین تقریری که عرض کردم؛ اگر هم کسی بگوید که یشتی لهوالحدیث، همان معنای اشتراء اقتصادی است آن وقت، می توان گفت که می شود القای خصوصیت کرد؛ از این که کسی چیزی، لهوی یا کتابی را بخرد که آن وقت، اشتراء خیلی خصوصیتی ندارد. ظاهرش این است که می شود القای خصوصیت کرد.

## بررسی لغوی معنای لهو

بحث چهارم در آیه لهو است که این را قبلاً گفته ایم و الان سریع عرض می کنیم و آن این است که لهو در لغت؛ به معنای «ما یلهی اَمَّا یَهْمُهُ» است. لهو یعنی چیزهایی که اشتغال به آن، ما را از کارهای مهم و مهم تر باز می دارد.

## تقسیم لهو به مطلق و نسبی و تعیین معنای لغو در آیه

### الف: مفهوم لهو مطلق:

لهو به دو قسم تقسیم می شود. یکی، لهوهای مطلق داریم که چیزی است که عندالعقلا و همه جا، آن را لعب و لهو می دانند. لعب از حیث خودش است و لهو از حیث آن است که از نظر همه ی عقلا، کار بی ارزشی است که ما را از چیزهای اصلی زندگی باز می دارد. این لهو به قول مطلق است که یک قسمش است.

### مفهوم لغو نسبی

قسم دوم، لهوهای نسبی است که بر اساس اولویت های زندگی مطرح می شود. مثلاً: «لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (منافقون/۹)، این که کسی در این دنیا مشغول زن و فرزندش باشد؛ یعنی کار می کند و زندگی اداره می کند و توجهش به این ها است، این لهو به قول مطلق نیست؛ ولی وقتی در یک منطبق قرآنی و معنوی قرار





می‌گیریم، در نسبت با آن دین، اشتغال به این‌ها در صورتی که در برابر آن قرار بگیرد و مانع از توجه به خدا شود، لهو می‌شود. در آیه‌ای می‌فرماید که: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُمْصِرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ»، (حدید/۲۰)، این لهو به معنای نسبی است.

پس یک لهو و لعب به قول مطلق داریم که همان کارهایی است که در هر فرهنگ و هر جایی لهو است؛ ولی یک لهوهای نسبی داریم که در منطقی‌های متفاوت، تفاوت پیدا می‌کند. البته ما به این توجه داریم که اصولاً مفهوم لهو، یک نسبت مقایسه‌ای است و می‌گوییم لهو این یعنی، هذا یلهی عن هذا؛ یعنی این از آن باز می‌دارد منتهی، اگر از این مقایسه‌ی کلی بگذریم؛ به لحاظ مصداقی، بعضی از امور لهو بقول المطلق عند جمیع الناس یا عقل بالناس. در منطق عادی و طبیعی بشر، لهو و لعب وجود دارد؛ ولی بعضی از لهوها است که منطق‌های فکری و ایدئولوژی و جهان‌بینی بشر، روی آن تأثیر دارد. در یک منطق مادی کسی که افق دیدش دنیا باشد و به جهان دیگر فکر نکند و در همین عالم غوطه‌ور باشد، هیچ لهوی نیست؛ ولی وقتی که افق دید باز شد و انسان خود را در یک جای بزرگتری دید آن وقت، می‌بیند که آن چیز لهو است. این، لهو نسبی است. قرآن می‌فرماید: «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ»، این لهو و لعبی که قرآن می‌گوید، همین است؛ یعنی مادامی که اتصال به یک غرض معنوی و الهی پیدا نشود، همه‌ی این افعال عقلایی که در منطق مادی خیلی هم جدی است، لعب و لهو می‌شود و چیز بی‌ارزشی می‌شود که گاهی ضد ارزش هم است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَعَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (تغابن/۱۴)، آن‌جا که می‌گوید لهو و لعب است یک سرگرمی است و ضایع شدن است؛ اما همین لهو و لعب گاهی بالاتر می‌آید و می‌شود عدو لکم. لهو و لعب، در دو رتبه است؛ گاهی این‌ها در جهت هدف الهی قرار نمی‌گیرد که لهو و لعب می‌شود و گاهی همین‌هایی که لهو و لعب بود، در مقابل آن قرار گرفته است که در این‌جا عدو لکم می‌شود. همه‌ی این امور، در معنای دوم و در مقایسه با دید وسیع‌تر، اگر در جهت الهی نباشد، لهو و لعب می‌شود؛ اگر هم در خلاف جهت آن باشد عدو لکم می‌شود. این بازداشتن اگر خیلی شدید باشد، عدو لکم معنا می‌گیرد.

### مختار استاد در معنای لهو در آیه

لهوی که در این‌جا گفته می‌شود، ظاهراً همان لهو به معنای اول است؛ یعنی همان لهوی است که عقلاً آن را لهو می‌دانند؛ نه آن لهوی که با یک منطق خاصی لهو اطلاق می‌شود که ظاهرش این است؛ نه آن معنای دومی که «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ» بود. لهو در واقع، به معنای اول است که معنای حقیقی ابتداییش آن است و آن



تعمیمی است که شارع، از حیث یک منطق بالاتر می‌دهد. البته معنای دوم هم معنای حقیقی است منتهی، تصرف در جهان‌بینی و تفکر است که تعمیم می‌دهد و دایره را وسیع می‌کند؛ ولی وقتی که تعبیر لهُو را به‌کار می‌بریم، مراد چیزی است که عقلاً آن را لهُو می‌دانند که همین نیز، معنای لغوی لهُو است. هر کجا که قرینه داشته باشیم، حمل بر معنای دوم می‌کنیم و اگر نداشته باشیم، حمل بر معنای اول که معنای عرفی است، می‌کنیم. لهُو در سوره‌ی جمعه را هم حمل بر معنای عرفی می‌کنیم.

### مراد از «حدیث» در آیه محل بحث صوت است یا محتوا

مطلب دیگر در حدیث است که نظیر آن بحث‌هایی که ما در قول داشتیم، در حدیث هم است. حدیث لفظی، حدیث کتبی، حدیث النفس و نکته‌ی مهمش این است که در این‌جا، محتوا مقصود است. حدیث؛ یعنی صوتی که حروف دارد و مرکب شده و دارای معنا است. بنابراین، نمی‌تواند صوت را بگیرد. حدیث؛ یعنی چیزی که محتوا دارد؛ یعنی کلام و سخن و همان معنای قول را دارد. عین بحث‌هایی که در قول گفتیم، در حدیث هم می‌آید و حاصلش هم این است که حدیث، در این‌جا کار به اصوات ندارد و کار به همین بیان دارد که محتوا دارد. حدیث و قول یک معنا دارد؛ با تفاوت‌های ریزی که در خودشان است. البته حدیث در این‌جا؛ چون لهوالحدیث است، ظاهرش این است که حدیث‌النفس و رأی را شامل نمی‌شود؛ یعنی حدیث، آن سخنی است که یا گفته شده است و یا نوشته می‌شود و مقصود از حدیث این است؛ نه اصوات؛ بلکه کلام مستعمل است و این هم، یا کلام قولی است و یا مکتوب است.